



بخش سوم: شورش ایونی

در مقاله پیشین تا آنجا پیش رفتیم که آریستاگوراس میلطی پس از آنکه نتوانست به وعده های خویش نزد آرتافرناس مبنی بر تصرف ناکسوس عمل کند، به هوجبگری سیاسی و توطئه علیه ایرانیان پرداخت تا خود را از مخمصه ای که در آن گرفتار شده بود، رهایی دهد! وی برای اینکه شریکانی برای طغیان ایونی پیدا کند، به اسپارت می رود تا آنها را در این بلوای سیاسی متحد خویش کند. اما در اسپارت نه تنها پیشنهادش مورد پذیرش کلثومن واقع نشد، بلکه مورد تمسخر اسپارتیان نیز قرار گرفت. آریستاگوراس از این رفتار اسپارت ناامید نشده و بلافاصله روانه آتن می شود. جایی که آریستاگوراس احساس نزدیکی و خویشاوندی بیشتری نسبت به اسپارت میکرد. اما آنچه که آریستاگوراس به آتنی ها گفت را از زبان هرودوت هالیکارناسی (تواریخ، کتاب پنجم، فصل ۹۷، بند ۱ تا ۲۰) بشنوید:

"آریستاگوراس میلطی که توسط کلثومن رانده شد بود به آتن رسید...و همان خطابه هایی را که در اسپارت درباره ثروت های آسیا و جنگ بر ضد ایران به زبان آورده بود تکرار نمود و گفت ایرانیان نه سپر به کار می برند و نه نیزه بلند و در نتیجه شکست دادنشان آسان است. آریستاگوراس چنان که باب طبع آتنی ها باشد این دلیل را هم افزود که چون میلطی ها مهاجران آتنی هستند پس خیلی طبیعی خواهد بود که آتن که دارای نیروی بسیار و سپاهیان فراوان است، از آنان حمایت و حفاظت کند. آریستاگوراس که به سبب مقتضیات روز بسیار شتای بزده شده بود، چندان نوید های خوش به آتنی ها داد که آنان را متقاعد کرد. در واقع فریب دادن جمعی انبوه که در یک مجلس گرد آمده اند خیلی آسان تر از فریباندن یک آدم تنهاست و آریستاگوراس که نتوانسته بود کلثومن اسپارتی را بفریبد و به اشتباه اندازد توانست سی هزار آتنی را به آسانی بفریبد و وادارد که به گسیل بیست

کشتی جنگی برای کمک به ایونی ها رأی موافق بدهند و فرماندهی آنها را بر عهده ملانتیوس که شهروندی بس محترم و سرشناس بود، بگذارند. گسیل این ناوگان به آسیا سرآغاز بدبختی هایی هم برای یونان و هم برای بربرها شد".

بله...آتن با پیشنهاد آریستاگوراس موافقت کرد و ۲۰ کشتی جنگی در اختیار او گذاشت. اما همانگونه که خواهیم دید این کار آتن به بهای سنگینی برای آنها تمام شد و حتی هروودت نیز اعتراف میکند که این آشوب "نمی باید و نمی توانست هیچ سود و امتیازی برای ایونی ها داشته باشد!" اما آریستاگوراس که بود؟ آنگونه که هروودت میگوید فردی بزدل، خائن و پیمان شکن! و به دلیل آنکه نتوانسته بود به وعده هایش در قبال شاه بزرگ جامه عمل بپوشاند، دست به یک آشوب وسیع بر ضد تمام نافع متحدان ایرانی خویش و حتی ایونی ها زد!

در اینجاست که فاجعه اتفاق می افتد! آن دسته از مورخانی که آتش زدن تخت جمشید توسط اسکندر را انتقام آتش زدن آتن توسط خشایارشا میدانند، باید این بخش را با دقت بیشتر بخوانند! آتن، کشتی های جنگی خود را برای یاری رساندن به آریستاگوراس به سارد می فرستد و درگیری میان نیروهای آرتافرنس و آتنی ها آغاز می شود. نیروهای ایرانی مستقر در سارد موفق می شوند کشتی های آتنی را یکی پس از دیگری منهدم کنند. آن دسته از کشتی های آتنی نیز که نجات یافته بودند، شب هنگام و دور از چشم آرتافرنس به سمت آتن بادبان برافراشتند و فرار کردند! اما آتنی ها پیش از ترک سارد، مرتکب عملی شدند که هیچگاه از ذهن تاریخی ایرانیان پاک نشد. چریک های آتنی شهر سارد را به آتش کشیدند! از آنجا که اکثر خانه های این شهر از نی و حصیر ساخته شده بود، زبانه های آتش به تمام نقاط شهر کشیده شود و در عرض چند ساعت خانه های سارد، تبدیل به تلی از خاکستر شدند. بله...اینگونه بود که آتن مرتکب جنایتی شد که نه ارتباطی به آن داشت و نه حتی منفعتی برای او! اما همین عمل زشت سرآغاز جدالی وسیع میان شاه بزرگ و آتن شد!

هروودت جمله ای را نقل میکند که هر چند نمی تواند عینا واقعیت تاریخی داشته باشد اما تا حدودی انعکاس دهنده خشم ایرانی ها از این شیطنت نابخشودنی آتن بود. هروودت میگوید داریوش به پیش خدمت ویژه اش میگوید هر بار که به سراغ او می آید این جمله را تکرار کند: آتن را فراموش نکن! همچنین وی می افزاید داریوش پس از اینکه از خیانت و پیمان شکنی آریستاگوراس آگاه می شود، "هیستی یه" را که پدر زن آریستاگوراس میلطی بود احضار کرده و می پرسد: آیا رفتار داماد او درست و شرافتمندانه است؟!...هیستی یه شرمسار می شود و باز پیشنهادی از سوی یک یونانی یعنی "هیستی یه" به داریوش داده می شود! هیستی یه در پاسخ به داریوش این رفتار ایونی ها را ناشی از دوری او از این منطقه می داند و به داریوش میگوید اگر او را به منطقه آشوب زده بفرستد، بلافاصله تمام شهرها را دوباره امن و آرام و مالیات پرداز شاه بزرگ می کند و با دست پر به شوش باز میگردد. اما در ایران که مردم عادت داشتند جز به "راستی" بر پایه آیین شان سخنی بر زبان نیاورند، به او اعتماد کردند و وی را روانه منطقه شورش زده کردند. اما "هیستی یه" نیز به مانند داماد خیانتکار خود به شاه بزرگ خیانت کرد. او که میدانست نماینده داریوش یعنی آرتافرنس دیر یا زود به سوءنیت او پی می برد، در همان شب اول به سمت دریا گریخت؛ به امید اینکه در جزیره خیوس پناهنده شود! اما بخت با او یار نبود و همانگونه که خواهیم دید این فرار موجب آوارگی و بی پناهی او می شود. او به محض آنکه به خیوس رسید، اهالی خیوس او را دستگیر کردند و از او پرسیدند "چرا آریستاگوراس را به شورش بر ضد پادشاه برانگیخته و این همه رنج و ناراحتی برای ایونی ها فراهم آورده است؟! و هیستی یه این بار نیز مانند داماد حقه باز خود دست به دامن دروغی بی شرمانه می شود! در هر حال او موفق می شود تا اهالی خیوس را قانع به پذیرش حرفهایش کند و سپس خیوسی ها به درخواست خودش، او را روانه میلط یعنی محل زندگی خود و آریستاگوراس می کنند. اما حتی همشهریان او نیز با وجود پافشاری، حاضر به پذیرش او نشدند. حتما هیستی یه از اینکه بی جهت از دربار شاه خود را آواره کرده بود پشیمان بود. و باز به خیوس بازگشت و از آنجا نیز به موتیلن گریخت.....

آریستاگوراس نیز سرنوشتی بدتر از پدرزن خود داشت. آریستاگوراس با دیدن مقاومت ایرانی ها و تغییر جبهه نبرد به نفع نیروهای آرتافرنس، به سربازان خود دستور می دهد به ساردنی بروند و یک مهاجر نشین در آنجا ایجاد کنند. سپس خود و یاران نزدیکش به تراکیه رفتند. اما مردم تراکیه او و همراهانش را به قتل رساندند!

چگونگی بازپس گیری شهرهای ایونی توسط ایرانیان و متحدانشان را در مقاله بعد پی می گیریم.....!

منبع: فیسبوک - AmirMehdi Badi امیر مهدی بدیع